چالش اسلام و قدرت

نقد سروش

جلسه دوم

محسن کدیور

۲۹ دی ۱۳۹۹

خلاصه جلسه اول:

الف. بر خلاف ادعای اخیر دکتر عبدالکریم سروش مبنی بر اینکه «روحیه اقتدارطلبی پیامبر اسلام در دین، کتاب و پیروانش دمیده شده است»، غلبه این رویکرد در تاریخ و علوم اسلامی ناشی از تجلی شخصیت «اقتدارطلب» پیامبر نبوده، بلکه ناشی از دخالت «قدرت سیاسی» در استحاله موازین اجتماعی اسلام بوده است.

ب. سروش یکی از ادله اقتدارطلبی پیامبر را دستور قتل افراد مرتد در روایت متواتر «من بدّل دینه فاقتلوه» دانسته است. حال آن که روایت مذکور هرگز در شیعه و سنی متواتر شمرده نشده است! نهایتا نزد اهل سنت خبر واحدِ صحیح پنداشته می شد. تحقیقات بی‌طرفانه تاریخی نشان می دهد که: اولا در زمان پیامبر احدی به جرم ارتداد به قتل نرسیده است. ثانیا روایت مذکور از اخبار جعلی است که یک قرن و نیم بعد از رحلت پیامبر ساخته شده است!

جلسه دوم به نقد سه شاهد دیگر روشنفکر دینی برای اثبات اقتدارطلبی پیامبر در سیره ایشان اختصاص دارد: مأموریت جنگیدن برای مسلمان کردن مردم، پاک کردن جزیرة العرب از مشرکان، با رعب یاری شده ام و آمده ام ذبح کنم!

مقدمه

به هفت نکته کوتاه از باب مقدمه اشاره می‌کنم.

نکته اول. از جمله فقهای شیعه که روایات قتل مرتد را مردود شمرده مرحوم محمدجواد موسوی غروی (۱۳۸٤-۱۲۸۲) است: اخبار ضعاف وارده در قتل مرتد نه موجب علم است و نه ظن و شک. بلکه با تدبر و دقت معلوم می گردد که این اخبار مجعوله منحوله مخالف کتاب عزیز است. غایت چیزی که از این اخبار قلیله ضعاف حاصل می شود ظن است که ظن هم حجت نیست، خصوصا در مسائل مربوط به دماء و قتل نفس. آیا احتمال داده نمی شود که اخباری که سندا در غایت ضعف و از حیث دلالت نیز مبهم و مخالف کتاب است از مفتریات یهود باشد؟ (فقه استدلالی در مسائل خلافی: به ضمیمه مباحث خمس، رجم و ارتداد، ۱۳۷۷) همان‌طور که گذشت چند دهه قبل از وی شیخ محمود شلتوت بی اعتباری اخبار آحاد در اجرای حدود، و دو دهه قبل از او محمد طالبی جعلی بودن روایت قتل مرتد را ابراز کرده بودند.

نکته دوم. دکتر سروش تا کنون درباره دین و قدرت (منهای مباحث سی جلسه مقدماتی) سه جلسه صحبت کرده است. جلسه اول ٦ دی ۱۳۹۹، به مدت ٤۰ دقیقه، گزارش آن با این مشخصات در زیتون (وبسایت متمایل به ایشان) منتشر شده: گزارش از سخنرانی عبدالکریم سروش، دین یک قدرت است، عبدالکریم سروش، ۱۰ دی ۱۳۹۹، ٤٥۷۳ کلمه. گزارش جلسه دوم و سوم نیز با این مشخصات همان‌جا منتشر شد: گزارش یک نشست انتقادی در نسبت دین و قدرت: محمد رسول الله: پیامبر رحمت یا عارف مسلح، ۲٦ دی ۱۳۹۹، ۱۰۷٥۲ کلمه. در این گزارش سهم گزارش سخنرانی یک ساعتی جلسه دوم (۱۳ دی ۱۳۹۹) ۱۰۸۲ کلمه، و سهم سخنرانی نیم ساعتی جلسه سوم (۲۱ دی ۱۳۹۹) ٤۱٥۳ کلمه است، حال آن که متن پیاده شده سخنرانی دوم ۷۳٦۸ کلمه و سخنرانی سوم ٥۱۱۰ کلمه است.

یعنی دکتر سروش ۸۵٪ سخنرانی جلسه دوم خود را در گزارش مناسب برای انتشار ندیده است، این نسبت در سخنرانی سوم ۱۸٪ است. کسی که غالب آثارش متن ویراسته پیاده شده سخنرانی‌هایش است در چنین موضوع خطیر و حساسی به «شیوه اهل منبر» سخن گفته است. این نکته از جمله شواهد صفاتی است که در جلسه گذشته درباره این سخنرانیها گفتم (پریشان و مشوش، فاقد هرگونه صورت بندی منظم، و خطابه ای نامنسجم) و به مذاق دوست گرامی خوش نیامده است. اگر جز این بود چرا این حجم بالای سخنرانی جلسه دوم حذف شده است؟!

نکته سوم. دکتر سروش نسبت به نقد من واکنش نشان داد: «مروری بر نقد دکتر کدیور بر مقوله دین و قدرت»، زیتون، ۲۶ دی ۱۳۹۹). از ورود مبارک ایشان در این مباحثه خردمندانه صمیمانه تشکر می کنم. من نیز به ایشان پاسخ دادم: «پاسخ به نقد کتبی دکتر سروش: ایضاح چالش اسلام و قدرت»، (۲۶ دی ۱۳۹۹). وقتی بحث مکتوب باشد گفتگو دقیق تر و شفاف تر پیش می رود. توصیه می کنم هر دو نقد (که در وبسایت من موجود است) را مطالعه کنید. وبسایتی که نقد دکتر سروش را بر من منتشر کرده در بازنشر پاسخ من به ایشان تا کنون تعلل کرده است!). به پاسخم چیزی نمی افزایم.

نکته چهارم. گام پنجم دکتر سروش نقطه عطفی در فعالیتهای روشنفکری دینی است. اگرچه در حداقل سه گام قبلی (صراطهای مستقیم، بسط تجربه نبوی، و رؤیای رسولانه)، ایشان به «اصلاح دین» (علاوه بر «اصلاح معرفت دینی») مبادرت کرده بود، اما نظریه «پیامبر اقتدارطلب» سخنان تازه‌ای نیست، چرا که اسلام ستیزان، مستشرقان کلاسیک و بنیادگرایان افراطی مسلمان بر اساس اکثر قریب به اتفاق شواهدی که دکتر سروش اخیرا ارائه کرده است، پیامبر را اقتدار طلب، مسلح و خشن معرفی کرده بودند. تازگی آن صرفا این است که این شواهد و رویکرد از زبان روشنفکر دینی ابراز شده است. من در آینده به تبارشناسی «پیامبر اقتدارطلب» خواهم پرداخت

و قائلان قبلی آن و آثارشان را معرفی می کنم. اما جریحه دارشدن وجدان دینی مؤمنان از این روست که سخنان دشمن را از زبان دوست شنیده اند، و اینکه با چنین توصیفی از خدا، قرآن، اسلام و پیامبر چه رجحانی در ایمان به ایشان یا در بقای آن باقی می ماند؟ من در آینده به این پرسش ستبر پاسخ خواهم داد. امیدوارم ایشان با توضیحات بعدی خود رفع ابهام کند. من در این مباحث، چهارچوب علمی را دنبال می کنم. مقصودِ اصلی، بحث منصفانه و خردمندانه درباره اموری است که دوست گرامی به عنوان شاهد بخش آورده، یعنی هدف اصلی تحری حقیقت برای کشف «پیامبر تاریخی» است، و نقد دکتر سروش ثانوی، تبعی و عرَضی است. عهد مودت ما ادامه دارد، هرچند در این امورِ اساسی اختلاف نظر بنیادی داریم.

نکته پنجم. دکتر سروش هرگز منکر بُعد رحمانی خدا، قرآن، اسلام و پیامبر نیست، تا به آیات، روایات و شواهد این امر استناد شود. ادعای او این است که خدا و پیامبر برای جا انداختن دینشان اسلام، اقتدارطلب بوده اند و هر جا که مصلحت دانسته اند از حربه زور و قدرت برای به کرسی نشاندن حق استفاده کرده اند. مجازات اعدام برای مرتد، جنگیدن برای مسلمان کردن مردم، و اسلام آوردن برای گریز از شکنجه و عذاب اخروی از زمره این شواهد است. به نظر وی قرآن - که کلام محمد است - این رویکرد اقتدارطلبانه را کاملا تایید می کند. تاریخ اسلام و تفسیر آن (همان علوم اسلامی) - که به زعم وی عین اسلام است - بر این قرائت اقتدارطلبانه مُهر صحه می گذارد.

نکته ششم. این نکته جلسه گذشته را تاکید می کنم که «الف. متون دینی موجود (از تفسیر قرآن، کتب روایی، سیره پیامبر، فقه، کلام و عرفان) سمت و سوی سلطه گرایانه و قدرت طلبانه دارند. ب. این متون از پیامبر نیز چهره ای اقتدارطلب، سلطه گر و همان عارف مسلح را ارائه کرده اند. ج. عمل مسلمانان خصوصا زمانی که در قدرت بوده اند همین گرایش را نشان می دهد.» محل اختلاف نظر من با دکتر سروش در این سه امر است: **اولا**

من پیامبر تاریخی (یعنی کسی که در واقع تاریخی بوده است) پیامبر رحمت می دانم نه اقتدارطلب. قرآن نیزهمین چهره را از ایشان ترسیم کرده است. **ثانیا** قرآن را کتاب اقتدارگرایی و سلطه طلبی نمی دانم، برعکس کتاب صلح، رحمت و هدایت می دانم. **ثالثا** خدای اسلام ارحم الراحمین است و غضب، عذاب و انتقام اقلّیِ وی در چهارچوب رحمتش باید تبیین شود، نه برعکس. عین بحثِ شرّ (خدا و شرّ). با توجه به محوریت محمد بن عبدالله (ص) در دین شناسی سروش بالتبع بحث متمرکز بر شناخت ما از پیامبر می شود.

نکته هفتم. نزاع اصلی در این است که «پیامبر تاریخی» که بوده است؟ اقتدارطلبی که از دوران مکه به فکر به دست گرفتن قدرت، حذف مخالفان و وادار کردن آنها به تسلیم شدن بوده است؟ جنس بحث «مطالعه تاریخی» است. بیشک علوم وابسته از قبیل «جامعه شناسی تاریخی» نیز کمک کار خواهند بود. بدیهی است مرادم از مطالعه تاریخی اکتفا به روش سنتی علم رجال (از علوم وابسته به فقه) نیست. بلکه به کارگیری «روش انتقادی» مدرن در کلیه مدارک تاریخی است. در مورد سیره پیامبر یا روایات نیز مقید به خبر واحد موثق یا حتی ادعای تواتر نبوده ام. این نکته که جلسه پیش تذکر دادم و از چشم برخی «منتقدانِ غیرمتخصص» مخفی مانده است را دوباره متذکر می شوم: «مبنای محققانهْ اعتبار خبر محفوف به قرائن مطمئن عقلی و تاریخی است (اعم از روایات واحد و متواتر سنتی و غیر آنها). حجیت خبر که تعبدی و توقیفی نیست، عقلایی است و سیره عقلا در متون تاریخی رعایت دقیق مبنای فوق است.» بر این باورم که دکتر سروش موازین شناخته شده تحقیق تاریخی را آشکارا نقض کرده، گزینشی شواهدی را انتخاب کرده، در تفسیر آنها برخلاف روش پدیدارشناسانه‌ی ادعایی عمل کرده و نتیجه ای کاملا نادرست گرفته است. استدلال بر این موارد بر ذمه من است و بر همگی استدلال خواهم کرد. در جلسه گذشته دعاوی ایشان را در پنج مقدمه صورت بندی کردم و بحث را از شواهد مقدمه پنجم شروع نمودم تا به نقد خودِ مقدمه برسم. مقدمه پنجم این بود: روحیه «اقتدارطلبی» از جانب پیامبر در دین، کتاب و پیروانش

دمیده شده است. از نقد ارباب فضل استقبال می کنم. امیدوارم آن قدر صبور باشند تا کلامم در هر بخش از عرایضم منعقد شد.

بحث اول. مأموریت جنگیدن برای مسلمان کردن مردم

۱.۱. نقل ادعا

ادعا این است: پیامبر در روایت متواتری گفته است من مامور شده ام با مردم بجنگم تا به وحدانیت خدا شهادت دهند، در این صورت خونشان محفوظ می ماند. روشنفکر دینی در هر سه جلسه بحث این را شاهد آورده است:

الف. «ابن خلدون در مقدمه تاریخ خودش می‌گوید در میان پیامبران تنها پیامبر اسلام بود که مامور به سیف بود. یعنی خداوند به او اجازه داده بود تا با شمشیر دین خودش را پیش ببرد. پیامبران دیگر تا حدی که ما می‌دانیم

نه زرتشت این کار را کرد، نه عیسی این کاره بود، نه موسی. ولی پیامبر اسلام صریحا گفت که أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النّاسَ و نبی‌السیف بود. یعنی با تکیه بر قدرت می‌خواهد دین را جا بندازد. اگر به زبان خوش آمدید که آمدید. ناخوش آن‌وقت ما با شما معامله‌های دیگر می کنیم. شما همان‌طور که می‌بینید پیامبر با مشرکین اصلا سر صلح ندارد.» (جلسه اول: دین یک قدرت است، ۱۰ دی ۱۳۹۹)

ب. «اُمِرتُ أن اُقاتِلَ الناسَ حَتّی یَشهَدوا أن لا الهَ الا اللّهُ یعنی من مامور شده‌ام که با مردم بجنگم تا بگویند لا اله الا الله، به همین معناست. یعنی همین قدرکه لفظا اظهار تسلیم بکنند دیگر از دست من مصون هستند. این روایت جزو متواترات روایات اهل سنت است و صحاحین. یعنی صحیح مسلم و صحیح بخاری این را آورده اند چند کتاب صحیح دیگر نیز این را آورده‌اند. در روایات شیعه هم از قضا وارد شده است، یعنی شیخ صدوق در کتاب علوم اخبار الرضا این روایت را آورده و مرحوم مجلسی در بحارالانوار آورده و جزو روایات متروک مجعول مجهول و متروک نیست .روایتی است که مورد توجه و اذعان و قبول عموم فقها و محدثان اهل سنت بوده و در شیعه هم محدثان بزرگی مثل شیخ صدوق و مجلسی آن را قبول داشته‌اند.» (گزارش یک نشست انتقادی در نسبت دین و قدرت، ۲۶ دی ۱۳۹۹؛ جلسه دوم، ۱۳ دی ۱۳۹۹)

ج. «درست است که ابوبکر می خواست به اعتبار اینکه یک گروهی زکات نداده بودند لشکریانی به سرشان بفرستد و به قتل برساند آنها را و به این روایت استدلال کرد که «أُمِرْتُ أَن أُقاتِلَ النّاسَ حَتّی یَشْهَدُوا أَن لا إِلهَ إِلاّ اللهُ وأَنّ مُحَمّدًا رَسُولُ اللهِ، ویُقِیمُوا الصّلاةَ وَیُؤْتُوا الزّکاةَ» من مامورم با مردم بجنگم تا آنجا که مردم بگویند لا اله الا الله و اقامه نماز کنند و زکات بدهند و چون این قوم زکات نمی دهند پس من مامورم که با اینها مقاتله کنم و به پیکار بروم. این را ابوبکر گفت و عمر در جوابش گفت روایت را اشتباه می خوانی! [چون] این دو بخش آخری را روایت نداشت. روایت همین است که «أُمِرْتُ أَن أُقاتِلَ النّاسَ حَتّی یَشْهَدُوا أَن لا إِلهَ إِلاّ اللهُ» و تمام شد. اتفاقا

عمر تایید کرد ابوبکر را. گفت تا اینجایش روایت هست و پیامبر فرمود من مامورم مقاتله کنم تا بگویند لا اله الا الله. ولی پیامبر نگفت ویُقِیمُوا الصّلاةَ وَيُؤْتُوا الزّكاةَ. ... این روایت مورد قبول ابوبکر و عمر و شیعیان و دیگران هم بود.» (پیشین؛ جلسه سوم، ۲۱ دی ۱۳۹۹)

۱.۲. نقد

برای نخستین بار من درباره این روایت در سخنرانی «آخرین روزهای پیامبر، بخش اول: هشتاد روز آخر زندگی پیامبر» (۲۶ آبان ۱۳۹۶ در بنیاد توحید، سن حوزه کالیفرنیا) بحث کردم. اتفاقا دکتر سروش در این جلسه حضور داشت. بحث در خطبه ایام تشریق پیامبر بود که من از تاریخ یعقوبی دنبال کرده بودم: «ألا إني إنما أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا: «لا إله إلا الله، وإني رسول الله، وإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحق، وحسابهم على الله، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم! قال: اللّهُمَّ اشهد.» ترجمه: مرا فرموده‌اند که با مردم نبرد کنم تا بگویند خدایی جز الله نیست و من رسول خدا هستم. اگر إقرار کردند خون و مالهای خود جز به حق از من نگهداری کرده اند، و حساب ایشان بر خداوند است. آیا رسانیدم؟ گفتند: بله. گفت: خدایا شاهد باش.» نکاتی که در آن سخنرانی گفته بودم با اضافات اندکی نقل می کنم.

۱.۲.۱. خبر واحد

این فقره از خطبه پیامبر در ایام تشریق را تنها دو نفر نقل کرده اند: احمد بن اسحاق یعقوبی (متوفی ۲۸٤) در تاریخ یعقوبی و علی بن ابراهیم قمی صاحب تفسیر قمی (که در نیمه دوم قرن سوم و اوایل قرن چهارم می زیسته است)، اما هر دو بدون سند! از علمای شیعه دو نفر دیگر هم این روایت را (البته نه به عنوان خطبه) از پیامبر نقل کرده اند: احمد بن ابی عبدالله برقی (متوفی ۲۷٤ یا ۲۸۰) در کتاب المحاسن از عبید بن زرارة از امام صادق (ع)

از رسول الله (ص)، و شیخ صدوق (۳۰٦-۳۸۱) در عیون اخبار الرضا به سند خود از علي (ع)، قال: قال النبي (ص): امرت أن اقاتل الناس حتی یقولوا لا إله إلا الله، فإذا قالوها فقد حرم علي دماؤهم وأموالهم. البته محمدباقر مجلسی در بحار الانوار – که منبع دست اول حدیث در شیعه نیست - این روایت را از محاسن و عیون نقل کرده است. روایت مذکور در شیعه خبر واحدی غیرمشهور است، سند صدوق ضعیف و سند محاسن مختلف فیه و (با ترجیح تضعیف نجاشی بر توثیق شیخ طوسی) ضعیف است.

اما در اهل تسنن ابن ابی شیبه، ابوبکر عبدالله بن محمد (۱۵۹-۲۳۵) (استاد احمد بن حنبل، بخاری، مسلم و ابن ماجه)، در کتاب المصنّف، مسند احمد بن حنبل (م۲٤۱)، صحیح بخاری (م۲۵٦)، صحیح مسلم (م۲٦۱)، سنن ابی داود (م۲۷۵)، سنن ابن ماجه (م۲۷۵)، سنن ترمذی (م۲۷۹)، سنن الکبری نسائی (م۳۰۳) یعنی همه صحاح ستة این روایت را نقل کرده اند و سند برخی از آنها مطابق موازین رجالی اهل سنت صحیح دانسته شده است. با اینکه تعداد این روایات بیش از بیست و پنج است اما تنها سه راوی آن را از پیامبر نقل کرده اند: بیش از ۸۰٪ از ابوهریره، و اندکی به نقل از عبدالله بن عمر و جابر. روایات منقول از هر یک از این سه راوی حتی در یک منبع بسیار متفاوت است و گاهی طول روایت به دو برابر رسیده است و قیود متعددی به آن اضافه شده است. اگر به کوتاه ترین نقل هم اکتفا کنیم مطابق موازین رجال سنتی نهایتا این خبر واحد صحیحی بیشتر نیست. برخی بر آن ادعای تواتر کرده اند، به عنوان مثال احکام القرآن جصاص (۳۰۵-۳۷۰). ادعای تواتر جصاص قابل قبول نیست زیرا متواتر یعنی خبری که در تمام طبقات روات خصوصا طبقه اول آن تواطؤ (تبانی) بر کذب ممتنع باشد. به روایت سه نفر آن هم که غالبش ابوهریره (با سوابق تاریک جعل حدیث) است، چگونه می توان ادعای تواتر را پذیرفت؟

قابل ذکر است سید حسین مدرسی (صاحب کتاب مکتب در فرایند تکامل) در مقاله اسلام ضروری: حداقلی که یک مسلمان باید پذیرفته باشد

Modarressi, Hossein, Essential Islam:The Minimum that a Muslim is required to Acknowledge, in Camilla Adang and others (editors), *Accusations of Unbelief in Islam: A Diachronic Perspective on Takfir*, Leiden: Brill, 2016, 393-412.

با مقایسه اختلاف جدی روایات آن حتی از مشهورترین راویش ابوهریره در مقابل اعتبار آن علامت سوال گذاشته و در صدور آن از پیامبر تردید کرده است.

نتیجه: این روایت در اهل سنت خبر واحد صحیح و مشهور، و در شیعه خبر واحد ضعیف و غیرمشهور است. ادعای تواتر آن مردود است. مسئله اعتقادی با خبر واحد ولو مستفیض قابل اثبات نیست.

۱.۲.۲. معارض با محکمات قرآن

مطابق روایت فوق پیامبر مکلف و مامور به «جهاد ابتدایی» شده به این معنی که با غیرمسلمانان بجنگد تا با شهادت به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر اسلام مسلمان شوند و جان و مالشان محفوظ بماند مگر مرتکب جرمی شوند که حکمش با خداوند است و اگر قبول اسلام نکنند جان و مالشان هدر است. درباره این روایت پرسشهای جدی مطرح است: پیامبر طبق کدام آیه قرآن به جهاد ابتدایی با چنین معنایی (وادار کردن مردم به قبول اسلام و مخیر کردن آنها بین قبول اسلام و مرگ) مامور شده است؟ با توجه به آیات متعدد آزادی در ایمان به خداوند (مقاله آزادی عقیده و مذهب در اسلام و اسناد حقوق بشر، اردیبهشت ۱۳۸۰، بعدا در کتاب حق الناس) آیا چنین اسلام آوردن توأم با زور مورد قبول قرآن کریم است؟ با توجه به اینکه قرآن اهل کتاب را از غیر ایشان جدا کرده (آیه جزیه، توبه ۲۹) چگونه در روایت فوق به این تمایز مهم اشاره نشده است؟ شارحان

روایات به اتفاق روایت انی امرت ان اقاتل را بر مشرکین و بت پرستان منحصر دانسته اند، و اهل کتاب را از شمول آن خارج دانسته اند.

با عنایت به اینکه قرآن مقاتله را جز با کسانی که با مسلمانان وارد جنگ شده آنها را از خانه و کاشانه‌شان آواره کرده باشند تجویز نکرده است: «لَّا يَنْهَاكُمُ اللَّـهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّـهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (ممتحنه ۸-۹) ترجمه: «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند؛ چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند یا به بیرون‌راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد ظالم و ستمگر است.»

چگونه روایت فوق با قاعده قرآنی مذکور سازگار است؟ آیا سیره عملی پیامبر (ص) مسلمان کردن اجباری مردم بوده است؟ به کدام دلیل؟ آیا جهاد ابتدایی به معنای مخیر کردن مردم بین اسلام آوردن و مرگ، بعد از پیامبر هم مجاز است؟

نتیجه: شرط اعتبار روایت در سنی و شیعه عدم تعارض با محکمات قرآن کریم است. به این دلیل روایت مذکور فاقد اعتبار است و قابل انتساب به پیامبر نیست. این روایت یقینا فاقد شرط الزامی یادشده است. ادله این امر مهم در جلسه بعد که بررسی شواهد قرآنی است به تفصیل خواهد آمد.

۱.۳. جهاد ابتدایی در فقه

به نظر می‌رسد نظر غالب مفسران، شارحان حدیث و فقیهان در پاسخ پرسشهای فوق چنین است: جهاد ابتدایی یعنی جنگیدن برای گسترش اسلام حکمی سازگار با کتاب خدا و سنت پیامبر اوست و بعد از ایشان هم به شرط قدرت مسلمین واجب است. (وهبة الزحیلی، الفقه الاسلامی وادلته، القسم الخامس: الفقه العام، الباب الرابع: الجهاد و توابعه، الفصل الاول: حکم الجهاد و قواعده) نظر غالب شیعه محدویت جهاد به معنی فوق به زمان حضور پیامبر (ص) و ائمه (ع) بوده و در زمان غیبت قائل به تعطیل جهاد ابتدایی هستند. (بنگرید به محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، کتاب الجهاد، اشتراط وجوب الجهاد بوجود الامام (ع) او من نصبه) نظر برخی فقیهان متأخر عدم تعطیل جهاد در زمان غیبت با اذن فقیه جامع شرایط است.

به عنوان نمونه استدلال یکی از فقهای بزرگ معاصر که قائل به وجوب جهاد حتی در این زمان است و در نتیجه چنین جهادی را بر پیامبر نیز روا می‌دانسته اشاره می‌کنم: «کسانی که جنگ با آنها واجب است به سه گروه تقسیم شده اند: گروه اول کافران مشرک (غیر اهل کتاب) آنها را باید به توحید و اسلام دعوت کرد، اگر نپذیرفتند قتال و جهاد با ایشان واجب است تا مسلمان شوند یا کشته شده زمین از لوث وجودشان پاک شود. در این امر بین قاطبه مسلمانان اختلافی نیست. دلیل آن آیات متعددی از قرآن کریم است از جمله فلیقاتل في سبیل الله الذین یشرُون الحیاة الدنیا بالآخرة (نساء ۷٤) کسانی که زندگی دنیا را به آخرت فروخته‌اند، باید در راه خدا پیکار کنند؛ وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله (الانفال ۳۹) و با آنها پیکار کنید، تا فتنه برچیده شود، و دین (و پرستش) همه مخصوص خدا باشد؛ حرّض المؤمنین علی القتال (الانفال ٦٥) ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن؛ فإن انسلخ الأشهر الحرم فاقتلوا المشرکین (التوبة ٥) (امّا) وقتی ماه‌های حرام پایان گرفت، مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید؛ وقاتلوا المشرکین کافّة کما یقاتلونکم کافة (التوبة ۳٦) و

(به هنگام نبرد) با مشرکان، دسته جمعی پیکار کنید، همان گونه که آنها دسته جمعی با شما پیکار می کنند. و [دلیل دوم] روایات مأثوره است، که مستفاد از آنها این است که جهاد از اهم واجبات الهی است و قدر متیقن آنها جهاد با مشرکین است، (از جمله روایات باب اول از أبواب جهاد العدو کتاب الجهاد وسایل الشیعة).

گروه دوم کافران اهل کتاب یعنی یهود و نصاری هستند. مجوس و صابئین نیز به آنها ملحق می شوند. جنگ با آنها واجب است تا اسلام بیاورند، یا با ذلت جزیه بپردازند، بر این امر نیز کتاب و سنت دلالت می کند. قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرّمون ما حرّم الله ورسوله ولا یَدینون دین الحق من الذین أوتوا الکتاب حتی یُعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون (التوبة ۲۹) با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا ایمان دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می‌شمرند، و نه آیین حق را می‌پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند. گروه سوم بغات هستند....» (سید ابوالقاسم موسوی خوئی، منهاج الصالحین، کتاب الجهاد، تیر ۱۳۶۹، چاپ بیست و هشتم) هیچ‌یک از ادله این فقیه محترم بر مطلوب دلالت نمی کند! در جلسه بعد به تفصیل به نقد این ادله می پردازم.

۱.٤. جهاد فقط دفاعی است

اثبات مدعای مخیر کردن مردم بین قبول اسلام و مرگ قابل انتساب به قرآن و پیامبر (ص) نیست، بلکه کتاب و سنت بر خلاف چنین مدعایی است. (بنگرید به نعمت الله صالحی نجف آبادی، جهاد در اسلام، ۱۳۸۲، فصل اول: اصل جنگ است یا صلح؟) در این زمینه به تفصیل و با جزئیات بحث خواهم کرد. جهاد در اسلام منحصر در جهاد دفاعی است. از اقسام دفاع رفع قید و بند از مردم برای شنیدن آزادانه پیام اسلام است، اما در نهایت انتخاب با خود مردم است و جان و مال افراد مصون از تعرض است حتی اگر انتخابشان نادرست باشد.

روایت مذکور با سلیقه سیاسی اموی و عباسی کاملا سازگار است، لذا انتساب صدور آن به پیامبر نیازمند دلیل معتبر است که در دست نیست. بر اساس موازین نقد تاریخی پذیرش این روایت مشکل است.

آنچه در ادعای روشنفکر دینی در این زمینه قابل پذیرش است این است که أولا روایت مذکور در اهل سنت روایت پذیرفته شده و صحیحی است. ثانیا انتساب آن به پیامبر در گرو عدم تعارض آن با محکمات قرآن است. ثالثا جهاد ابتدایی حداقل در مورد پیامبر و ائمه به شیوه اقتدارگرایانه (تخییر بین اسلام آوردن و مرگ یا پرداخت جزیه) در فقه فریقین، و حتی تفاسیر قرآن غیرقابل انکار است. ثالثا انتساب جهاد ابتدایی با تفسیر فوق (جهاد ابتدایی یعنی مردم را به ضرب شمشیر مسلمان کردن. هر که تسلیم قدرت پیامبر نمی شد کشته می شد) به قرآن، خدا، پیامبر و اسلام معارض محکمات قرآن کریم است. اجمال آن گذشت، و تفصیل آن در گرو بحث قرآنی است که جلسه بعد عرضه خواهد شد، انشاءالله.

بحث دوم. پاک کردن جزیرة العرب از مشرکان

۲.۱. ادعا

روشنفکر دینی حداقل دو بار ادعا کرده که پیامبر می خواسته جزیرة العرب را از لوث وجود مشرکان پاک کند، کاری که به وصیت ایشان توسط پیروانش عملی شد.

الف. «پیامبر با مشرکین اصلا سر صلح ندارد. با یهود و نصارا چرا. و از اول تا اخر دین اصرار داشتند که مشرکین باید از جزیره العرب بیرون بروند. حتی در وصایای پیامبر در بستر مرگ یکیش این بود که مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید و اینجا نباید کس دیگری بماند و همین کار [را] هم کردند. مگر اینکه اسلام بیاورند در غیر اینصورت باید همه بروند وگرنه خونشان ریخته می‌شود. یهود و نصارا حکم‌های دیگری داشتند. (دین یک قدرت است، ۱۰ دی ۱۳۹۹)

ب. اما اینکه ... مشرکینی که پیامبر فرمودند از مکه اخراج شوند، افرادی بودند که نقض عهد کرده بودند؛ نه اینطور نیست. آیات ابتدایی سوره توبه همین را می گوید که اینها اول شروع کردند به نقض عهد، ولی بعدا نتیجه‌گیری می شود که به طور عام از امسال به بعد همه مشرکان نجس هستند و حق نزدیک شدن به مسجد الحرام [را] ندارند. این آن مشرکینی که نقض عهد کردند، نیستند. این یک قاعده‌ی عام است برای مشرکین. همه فقها هم همین را پذیرفته‌اند که مشرکین نجس‌اند و حق ورود به مکه و نزدیک شدن به بیت الحرام را ندارند. لذا درست است که جنگی با مشرکین انجام شد ولی چنان که پیامبر می‌گوید و سیره پیامبر، [ایشان] تا اخر عمرشان این را دستور دادند که مشرکین از مکه بیرون بروند. [پیامبر] با همه بر سر مهر بودند، الا با مشرکین. بله اگر مشرکین اسلام می‌آوردند، حرفی نبود. ولی وقتی اسلام نمی‌آوردند تکلیفشان همان بود. ... مشرکان که اصلا به

هیچ وجه. آنها هیچ حق حیاتی در جزیره العرب نداشتند و باید بیرون می‌رفتند. بعد از فتح مکه و دادن عفو عمومی به تدریج بت‌خانه‌ها خراب شد و حتی در بعضی از سریه‌ها که از پیامبر نقل شده، یعنی جنگ‌هایی که خود پیامبر حضور نداشته و فرماندهانی را می‌فرستادند، می‌رفتند خانه به خانه مشرکین را می کشتند. اگر بتی در آن‌جا بود آن بت‌ها را هم می‌شکستند. پس به طور ظاهری هم شرک را از جزیره العرب پاک کردند.» (گزارش یک نشست انتقادی در نسبت دین و قدرت، ۲۶ دی ۱۳۹۹؛ جلسه سوم، ۲۱ دی ۱۳۹۹)

ادعای سروش این است که پیامبر کاری به مشرکین خارج از جزیرة العرب نداشت، اما نسبت به مشرکین جزیرة العرب سختگیر بود: یا اسلام یا مرگ، راه سومی وجود ندارد. سروش ادعا کرده که اولا پیامبر در مورد پاکسازی جزیرة العرب از غیرموحدان اصرار داشته است. ثانیا ادعا کرده که آخرین وصیت پیامبر اخراج مشرکان از جزیرة العرب بوده است. ثالثا سیره عملی پیامبر عدم تحمل مشرکان بوده است.

۲.۲. نقد

در اینکه در علوم اسلامی این تلقی وجود دارد، سروش درست گفته است. اما هیچکدام از این دعاوی قابل انتساب به پیامبر نیست و خلاف مسلم قرآن هم هست، یعنی اولا مشرکین جزیرة العرب با بستن معاهده از حقوقی مشابه اهل ذمه برخوردار بوده اند و مخیر بین اسلام و مرگ نبوده اند. ثانیا اینکه آخرین وصیت پیامبر اخراج مشرکین از جزیرة العرب بوده قابل اثبات نیست. ثالثا سیره عملی پیامبر مبارزه با متجاوزان اعم از مشرکان و اهل کتاب بوده، اما مشرکان معاهَد و اهل کتابِ ذمی را تحمل می کرده است.

۲.۲.۱. مشرکان معاهَد

اشتباه فاحش سروش این است که اولا مشرکین جزیرة العرب را با «کافر حربی» معادل گرفته است، ثانیا حرم - که مشرکین مجاز به ورود آن نبوده اند - را با تمام جزیرة العرب یکی گرفته است، حال آن که کافر حربی اعم از اهل کتاب یا مشرک است و ملاک آن جنگ طلبی و تجاوز به مسلمین است، نه شرک. مشرک می تواند حربی یا معاهَد یا غیر این دو باشد. پیامبر فقط با کافر یا مشرک حربی (یعنی متجاوزی که جنگ علیه مسلمانان را آغاز کرده است) می جنگیده است. این جنگ «دفاع مشروع» بوده نه «اقتدارطلبی»! با مشرکانی غیرحربی معاهده می بسته است (پیمان عدم تعرض) و مشرکان «با حفظ باور باطل خود»، با پرداخت جزیه از امنیت جانی و مالی برخوردار می شده اند. پیامبر هرگز مشرکین غیرحربی را مخیر بین اسلام و مرگ نکرد، بلکه با معاهده شرک آنها را تحمل کرد، و آنها را از امنیت برخوردار نمود.

به علاوه در قرآن مشرکان از ورود به مسجد الحرام منع شده اند. بر اساس تعلیم نبوی این منع اولا به هر مسجدی تسری داده شده است، ثانیا در جزیرة العرب هم این ممنوعیت به قلمرو حرم – منطقه ای که حجاج بیت الله الحرام در آن مُحرِم می شوند و موظف به پوشیدن احرام هستند - گسترش یافته است. این منطقه که ورود به آن برای مشرکان مطلقا ممنوع است، یقینا تمام حجاز و جزیرة العرب نیست! مساحت آن به شعاع ٦ تا ٢١ کیلومتری مکه می رسد، حدود ١٦ فرسخ مربع. این منطقه کوچک کجا و تمام جزیرة العرب کجا؟! در فقه شیعه شیخ طوسی در اوایل جلد دوم کتاب مبسوط در این زمینه بحث کرده است.

محمد ابوشَهبة در مجموعه ٥ جلدی «السیرة النبویة علی ضوء القرآن والسنة» به نکات ارزنده ای اشاره کرده است. اولا در جهاد ابتدایی رفع موانع برای انتخاب آزادانه مردم بوده، و هرگز تحمیل دین و اسلام به ضرب شمشیر نبوده است. ثانیا به تصریح قرآن پیامبر (ص) با مشرکان پیمان می بست: مشرک معاهَد، عهد امان در کنار عقد ذمه. ثالثا به تصریح وی برخی از بزرگان اهل سنت از قبیل مالک و اوزاعی و پیروانشان بر این رای

بوده اند که مشرکین عرب هیچ تفاوتی با دیگر غیرمسلمانان در تخییر بین سه گانه اسلام، جزیه و مرگ ندارند. آنها هم به حدیث انی امرت ان اقاتل احتجاج کرده اند، اما آن را منسوخ دانسته یا نسبت به اطراف سه گانه تخییر در این حدیث ایجاز یا اختصار دانسته اند.

کمترین آشنائی با قرآن خاطرنشان می سازد که کتاب خدا قرارداد با مشرکین را به رسمیت شناخته شده و مسلمان را متعهد به رعایت این قراردادها کرده است، به عنوان نمونه به آیات ابتدای سوره توبه توجه کنید. در آیه نخست آمده است: بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّـهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ (توبه ۱) (این، اعلام) بیزاری از سوی خدا و پیامبر او، به کسانی از مشرکان است که با آنها عهد بسته‌اید. اما مشرکین معاهد دو گونه بودند: گونه ای که مفاد معاهده را رعایت کرده بودند، و گونه دوم آنها که معاهده را نقض کرده بودند. قرآن با صراحت گونه اول مشرکین را از شمول برائت و مقاتله استثنا می کند: إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِين (توبه ٤) «مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید، و چیزی از آن را در حقّ شما فروگذار نکردند، و احدی را بر ضدّ شما تقویت ننمودند؛ پیمان آنها را تا پایان مدّتشان محترم بشمرید؛ زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد.» مفاد آیه پنجم سوره توبه که به «آیه شمشیر» مشهور شده (البته در این خوف نامه! هرگز واژه سیف یعنی شمشیر استعمال نشده است!) یقینا این نیست که مشرکان معاهَدِ وفادار به معاهده (مفاد آیه ٤ توبه) نیز باید از دم تیغ گذرانیده شوند. من به تفصیل درباره کژفهمی های به اصطلاح آیة السیف در جلسه بعد بحث خواهم کرد.

اگر قرار بود همه مشرکین جزیرة العرب بعد از انقضای ماههای حرام در صورت اسلام نیاوردن کشته شوند پس استجاره (پناهندگی) چه معنی دارد؟ وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّـهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُونَ (توبه ٦) «و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه ده تا سخن

خدا را بشنود (و در آن بیندیشد). سپس او را به محل امنش برسان، چرا که آنها گروهی ناآگاهند.» آیا از این آزادانه تر؟! آنها را به خانه شان با ایمنی برسان نه اینکه انها را بکش! مشرکین در مکه بلکه حرم (شعاع ٦ تا ۲۱ کیلومتری مکه) مجاز به اسکان نبودند. اما خارج از آن بعد از معاهده از حق اسکان و امنیت «با حفظ عقاید مشرکانه و داشتن بت در خانه هایشان» برخودار بوده اند. تفتیش خانه مشرکین برای یافتن بت و شکستن آنها خارج از حرم نیازمند ارائه دلیل معتبر است.

۲.۲.۲. آخرین وصایای پیامبر و اخراج مشرکین از جزیرة العرب؟

اما در مورد آخرین وصایای پیامبر من در این زمینه تحقیق کرده ام و طی یک سخنرانی که خوشبختانه آقای دکتر سروش هم در آن حضور داشت نتیجه تحقیقات خودم را ارائه کردم: آخرین روزهای پیامبر، بخش دوم: دو هفته آخر زندگی پیامبر (۲۷ آبان ۱۳۹٦، مرکز اسلامی فرهنگی کالیفرنیای شمالی، اوکلند) خلاصه آن: پیامبر «وصایای عمومی» خود را در خطبه‌های حجةالوداع در مسجد خیف، مِنی و غدیر خم اعلام کرد. آیا پیامبر در روزهای آخر حیاتش در جمع خانواده و صحابه نزدیکش «وصیتی شفاهی یا کتبی» نکرده است؟ به این پرسش دو پاسخ متفاوت داده شده است: پاسخ اول: پیامبر وصیتی نکرده است! پاسخ دوم: پیامبر خواست کتبا وصیت کند اما برخی صحابه مانع شدند!

دو نمونه از پاسخ اول: از عایشه نقل شده که «پیامبر نه دینار و درهمی، نه گوسفند و شتری به ارث گذاشت، و نه به چیزی وصیت کرد» (صحیح مسلم و بخاری)، یا «طلحة بن مُصرف از عبدالله بن ابی اوفی می‌پرسد: آیا رسول خدا (ص) وصیت کرد؟ عبدالله: نه. طلحة: پس [وقتی پیامبر وصیت نکرده] چرا وصیت بر مسلمانان واجب شده است، یا چرا به وصیت کردن امر شده‌اند؟! عبدالله: پیامبر به کتاب خدا وصیت کرد!» (صحیح

مسلم و بخاری) به روایت امّ‌المؤمنین عایشه پیامبر وصیت نکرده است. از روایت دوم برمی‌آید که عدم وصیت پیامبر از همان آغاز برای مسلمانان مورد سوال بوده است.

پاسخ دوم: برخی صحابه مانع وصیت کتبی پیامبر شدند! روایاتی که قضیه فوق را نقل کرده‌اند مستفیض و بسیار پرتعداد است. مراجعه به معتبرترین منابع اقدم اهل سنت اثبات می‌کند که پیامبر در آخرین پنجشنبه حیاتش زمانی که دیگر توان راه رفتن یا نشستن نداشته و در بستر بیماری افتاده بود (چهار روز قبل از وفات، روز وفات پیامبر بالاجماع دوشنبه بوده است) از اطرافیانش می‌خواهد قلم و دوات بیاورند تا وصیتی بنویسد که با عمل آن مردم هرگز گمراه نشوند. برخی صحابه (عمر بن خطاب) در اینکه پیامبر هشیار است یا در اثر بیماری هذیان می‌گوید! تردید کردند. اینکه پیامبر ممکن است هذیان بگوید مورد اعتراض بسیاری از حاضران قرار گرفت. صحابه موافق و مخالف در اطراف پیامبر به مشاجره پرداختند. در حالی که ادب اقتضا می‌کرد در محضر رسول خدا نزاع نکنند خصوصا که ایشان بیمار بودند. پیامبر (ص) خواست نزاع را ترک کنند و از اتاق بیرون بروند. بنابراین با اقدام آن صحابه و همراهانش عملا إراده پیامبر برای وصیتِ مکتوب عملی نشد.

در این روایات گفته شده که در وقت مرگ، پیامبر شفاها به سه امر وصیت کرد: یکی اینکه مشرکان از جزیرة العرب بیرون رانده شوند. دوم به هیات‌های نمایندگی اجازه ورود دهید آن چنان که در زمان ایشان اجازه داده می‌شد. اما وصیت سوم که ظاهرا مهمترین وصایای سه گانه بوده، راوی فراموش کرده یا عمدا بر زبان نرانده است! به هر حال وصیت سوم پیامبر به کتب حدیث راه نیافته است. به یکی از این روایات اشاره می کنم: واوصی عند موته بثلاث: أخرجوا المشرکین من جزیرة العرب، وأجیزوا الوفْد بنحو ما کنت أُجیزهم. ونسیت الثالثة " (کتاب جهاد صحیح بخاری) «پیامبر در زمان مرگش به سه امر وصیت کرد: مشرکان را از جزیرة العرب بیرون

برانید. به هیات‌های نمایندگی اجازه ورود دهید آن چنان که من به آنها اجازه می‌دادم. [راوی می‌گوید] سومی را فراموش کردم.»

نقد و بررسی: اولا اینکه پیامبر غیر از وصایای عمومیش در حجة الوداع وصیتی کرده باشد محل تردید جدی است. احادیث صحیحه متعددی در منابع اهل سنت منکر چنین وصیتی هستند. ثانیا احادیث مستفیضی در اهل سنت درخواست پیامبر برای وصیت کتبی آمده است که با تردید برخی صحابه در میزان هشیاری پیامبر منتفی شد. ثالثا روایات کم تعدادتری وصیت شفاهی پیامبر بر سه امر (که مورد آخر فراموش شده یا ذکر نشده) دلالت می کند، اولینش اخراج مشرکین از جزیرة العرب است. سند برخی از این روایات در منابع اهل سنت معتبر است (خبر واحد صحیح). رابعا در منابع شیعی این روایت یافت نشد، وافی، وسائل، بحار الانوار و مستدرک. خامسا این روایت نه تنها محفوف به قرائن مطمئنه نیست، بلکه مطابق سلیقه قدرت مسلط نیز بوده است، لذا قابل پذیرش نیست. به علاوه نه تنها هیچ مؤیدی از قران ندارد، بلکه معارض با آیات متعدد معاهده با مشرکین است.

اگر این حدیث اعتبار و صدورش اثبات شود متعلق حکم حکومتی پیامبر است نه حکم شرعی دائمی. اما تمام بحث در صدور آن است. این حدیث مخالف قرآن و سیره قطعی پیامبر است و انتساب آن به پیامبر پذیرفته نیست. پیامبر با مشرکین عهد می بسته و مشرک معاهَد با اهل کتاب ذمی هیچ فرقی نداشته است. مشرکین معاهَد هرگز به اسلام آوردن یا اخراج از جزیرة العرب مجبور نشدند. البته اگر کسی بگوید همه آیات لیبرال قرآن با «آیة السیف» نسخ شده اند، در این صورت مشکلی برای پذیرش این حدیث باقی نمی ماند! آیا سروش به نسخ آیات لیبرال توسط آیة السیف متوسل شده است؟ اثبات اقتدارگرایی پیامبر و قرآن راهی جز این ندارد!

بحث سوم. با رعب یاری شده ام و آمده ام ذبح کنم

۳.۱. ادعا

سروش در جلسه اول و دوم بحثش گفته است که پیامبر گفته با رعب یاری شده ام و آمده ام سر مخالفانم را ذبح کنم یا ببُرم.

الف. «ابن هشام نوشته است که پیامبر آمد نزدیک این‌ها و دو گروه هم بودند یکی که ابوجهل خیلی مسخره می‌کرد، یکی هم کل این مشرکین. پیامبر یک نگاه غضبناکی به ابوجهل کرد و فقط اشاره به گردن کرد. یعنی پیدای‌تان کنم سر به تن‌تان نمی‌گذارم، فکر نکنید که اینجا من را تنها و مظلوم گیر آوردید. البته [پیامبر] این کلمات را نگفت ولی خوب واضح تر از این نمی‌شود. دوم هم اینکه نزدیک آن جمع آمد و این جمله را گفت: «أما والذی نفس محمد بیده لقد جئتکم بالذبح» قسم به خدایی که مرا آفریده من با ذبح آمدم. یعنی به من پیغام داده که سر بِبُر. البته این روایت روایتی ست که از طرق دیگری هم این روایت نقل شده و اخیرا دیده‌ام برخی نوشته اند که این روایت ضعیف است و با چیزهای دیگری که پیامبر گفته است نمی‌خواند اما نقل شده است و من

دارم این منقولات را برای شما عرض می‌کنم و این‌که مقبول بوده است. تمام حرف من این است که در بین مسلمین مقبول بوده است که پیامبری بیاید که با سیف و ذبح و قدرت نظرش را جا بیاندازد و بگوید من آمده‌ام یک کاری بکنم در این عالم و مزاحمان خودم را از پیش پا برمی‌دارم. به زبان خوش اگر نشد به زبان ناخوش. ... در مقابل دیگران می‌ایستم و پیشاپیش هم اعلام می‌کنم که من با شمشیر آمدم و من شوخی ندارم با کسی و بدانید با چه کسی طرف هستید. و این را پنهان هم نمی‌کرد و از همان مکه هم این راه را در پیش گرفته بود، و بدانید قدرت دست من بیاید سر به تن شما باقی نمی‌گذارم و این دین هم که آوردم شوخی ندارم و آمده‌ام که این را تحکیم کند. (جلسه اول، دین یک قدرت است، ۱۰ دی ۱۳۹۹)

ب. «[پیامبر] این جهانی را که به الگوی اندیشه خود می‌خواست بسازد با کمال اقتدار می‌ساخت، یعنی چنان نبود که واپس بنشیند و در مقابل مشکلات عقب نشینی بکند و مقاومت نکند، به هیچ وجه، اهل مقاومت بود، اهل ایستادگی بود و نبی بالسیف بود یعنی می‌گفت که من با تکیه برشمشیر علاوه بر تکیه بر سخن و منطق با تکیه بر شمشیر، من امر خود را پیش خواهم برد. چنان که اشاره کردم گفت: ائتکم بالذبح. گفت من آماده ام که حتی اگر لازم باشد سرببرم و بجنگم و کارخود را فرونمی‌گذارم.» (گزارش یک نشست انتقادی در نسبت دین و قدرت، ۲۶ دی ۱۳۹۹؛ جلسه دوم، ۱۳ دی ۱۳۹۹)

ج. «مگر در روایات نیست که پیامبر گفتند که چند چیز خدا به من داده یکی «أعطیت جوامع الکلم، ونصرت بالرعب» من با رعب نصرت شدم، یعنی ترس من در دلها افتاده و یکی هم « أعطیت جوامع الکلم» خداوند به من آموخته است که سخنان جامع بگویم یعنی حرفهایی که می‌زنم خیلی پرمغز و پرمعناست و این را یکی ازعطایای الهی می‌دانست و دیگری نصر بالرعب، یعنی من با رعبی که در دلها افتاده این رعب را مردم شب نمی‌خوابیدند و صبح بلند شوند و ببینند که از پیامبر می‌ترسند، نه رفتار پیامبر و موضع گیریش و جدی بودنش

اینها را به رعب افکنده بود. یعنی احساس می‌کردند که با این شخص نمی‌توانند به راحتی طرف بشوند.» (جلسه دوم، ۱۳ دی ۱۳۹۹، این بخش در «گزارش یک نشست انتقادی در نسبت دین و قدرت» نیامده است!)

در عبارات فوق سروش ادعا کرد که أولا پیامبر از اول کار در مکه برای سرِ مخالفانش نقشه می کشید: آمده ام تا سرتان را ببُرم، ثانیا او علاوه بر منطق دست به شمشیر بود: نبی بالسیف، آمده تا با زور دینش را جا بیندازد. ثالثا رعب و وحشت از او در دلها افتاده بود و مردم از ایشان می ترسیدند و حساب می بردند.

۳.۲. آمده ام سر ببُرم!

در سیره ابن هشام، (ج۱ ص۲۹۰)، سیره حلبیة (ج۱ ص۴۱۷)، دلایل النبوة بیهقی (ج۲ ص۲۷۵) این عبارت به پیامبر نسبت داده شده که در مکه اوایل دعوتش گفته است: «أ تسمعون یا معشر قریش أما و الذي نفس محمد بیده لقد جئتکم بالذبح، فارتعبوا لکلمته» (ای جماعت قریش می شنوید؟ قسم به آن که جان محمد به دست اوست، آمده ام تا سر ببُرم، پس از او ترسیدند). در مسند احمد بن حنبل (ج٤ ص۳۹۵، ٤۰۵، و ٤۰۷) نیز آمده «بُعِث بالذبح» (برای سر بریدن مبعوث شده است). شارحان حدیث نوشته اند که این تهدید به کشتن «کفار حربی» است، یعنی کافرانی که به قصد کشتن مسلمانان با آنها وارد جنگ می شدند، نه کافرانی که کاری به کار مسلمانان نداشتند و داشتند زندگی خودشان را می کردند. تهدید متوجه مخالفان به دلیل عقاید و دینشان نبوده، متوجه فعل تجاوز و قتال آنها بوده است. در حقیقت تهدید پیامبر به «دفاع مشروع» بود. دفاع مشروع امری عقلایی و حقوقی است و ربطی به اقتدارگرایی ندارد. پیامبر در عمل نیز هرگز جز به جنگ کفار حربی نرفت و هرگز سر هر مخالفی را نبُرید.

لذا اینکه «پیامبری بیاید که با سیف و ذبح و قدرت نظرش را جا بیاندازد!» یا «بدانید قدرت دست من بیاید سر به تن شما باقی نمی‌گذارم!» یا «من امر خود را پیش خواهم برد. من آماده ام که حتی اگر لازم باشد سرببُرم و بجنگم!» چقدر از زمینه عبارت منتسب به پیامبر دور است. مراد ایشان از ذبح (بر فرض صدور روایت) «دفاع مشروع» در جنگی بود که مخالفان مسلحش به او تحمیل می کردند، نه اینکه هر که به او ایمان نیاورد، یا هر مخالفی سر بریده خواهد شد. بدون مجامله چقدر سخیف و بی پایه است چنین نسبتی به پیامبر دادن. این چهره همان پیامبری نیست که کاریکاتور مجله فرانسوی شارلی إبدو (*Charlie Hebdo*) به پیامبر نسبت داده است؟!

در متون شیعی محمدباقر مجلسی در بحار الانوار یکی از اسماء پیامبر را «نبي المَلحَمة» دانسته است. ملحمة یعنی جنگ، و نوشته است به این دلیل به این نام نامیده شده زیرا برای ذبح (سر بریدن) مبعوث شده است. سپس عبارت مذکور را در زمینه ای دیگر نقل کرده است: والذي نفس محمد بیده لقد جئتکم بالذبح. (قسم به آن که جان محمد به دست اوست، آمده ام تا سر ببُرم). (بحار الانوار ج١٦ ص١١٦) منبع مجلسی کتاب کشف الغمة فی معرفة الائمة (ج١ ص١٤) علی بن عیسی اربلی (٦٢٥–٦٩٢) است. اربلی این اسماء را از منابع اهل سنت (مسند احمد بن حنبل، طبقات ابن سعد، و انساب الاشراف بلاذری) نقل کرده است! بنابراین در هیچ منبع شیعی این اسامی به پیامبر نسبت داده نشده است.

در منابع اهل سنت نیز این نسبتها سند معتبری ندارند و در هیچیک از صحاح ستة نقل نشده اند. نقل آنها در کتب سیره نیز در حد خبر واحدی است که قرینه مطمئنی بر صحت آن در دست نیست. بر فرض صدور هم جز بر «کفار حربی» قابل تطبیق نیست که جز تهدید به مقابله در دفاع مشروع دلالت نمی کند و هیچ ربطی به «اقتدارگرایی» ادعایی ندارد.

۳.۳. نصر بالرعب

روایتی از پیامبر در جوامع سنی و شیعه نقل شده است: به من پنج چیز اعطا شده که پیامبران قبلی اعطا نشده بود: برای من زمین سجده‌گاه و طاهر قرار داده شده است. به رُعب یاری شده ام، غنیمت بر من حلال شده است، به من کلمات جامع عطا شده و حق شفاعت داده شده است. در شیعه شیخ صدوق آن را در سه کتابش از ابن عباس از پیامبر (ص) نقل کرده است: اعطیت خمسا لم یعطها أحد قبلي : جعلت لي الارض مسجدا وطهورا، ونصرت بالرعب واحل لي المغنم واعطيت جوامع الكلم، واعطيت الشفاعة (معانی الاخبار، ۵۱؛ علل الشرائع، ج ۱ ص ۱۲۲؛ الخصال، ج ۱ ص ۱۴۰). سند این حدیث ضعیف است و در کتب اربعه شیعه نقل نشده است.

در اهل سنت از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر نقل شده است: «أُعطِيتُ خمسًا لم يُعطَهنَّ أحدٌ مِن الأنبياء قبلي: نُصِرتُ بالرعب مسيرةَ شهر، وجُعِلَت لي الأرضُ مسجدًا وطهورًا، فأيما رجلٍ مِن أمتي أدركَتْه الصلاةُ فليُصلِّ، وأُحِلَّت لي المغانمُ ولم تَحِلَّ لأحدٍ قبلي، وأُعطِيتُ الشفاعةَ، وكان النبيُّ يُبعَثُ إلى قومه خاصةً، وبُعِثتُ إلى الناس عامَّةً.» (صحیح بخاری، ۳۳۵، ۴۳۸، ۳۱۲، ۵۲۱) در روایت بخاری اولا ترتیب این پنج امر با روایت صدوق فرق می کند، ثانیا نصر بالرُعب به مدت یک ماه فاصله مقید شده است. یعنی در دل دشمنان در مواجهه با پیامبر از فاصله یک ماه مسافت رُعب القا می شد و می ترسیدند. در این باره این آیه قرآن قابل ذکر است:

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنتُمْ أَن يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِّنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ (الحشر، ۲) «اوست آن كه كافران اهل كتاب (بني نضير) را براي نخستين تبعيد دسته جمعي از خانه هايشان بيرون راند. شما گمان نمي كرديد كه [به اين آساني] بيرون روند، و خودشان هم مي

پنداشتند که قلعه هایشان نگهدارشان از [خشم] خداست، اما خدا از آن جايي که تصور نمي کردند بر آنها درآمد و در دلهایشان وحشت انداخت، چندان که به دست خود و به دست مومنان خانه های خود را ویران می کردند. پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت! ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَن يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (حشر ٤) این [جلاي وطن] براي آن بود که آنها با خدا و رسولش در افتادند، و هر کس با خدا درافتد، [بداند که] خدا سخت کیفر است.» حدیث فوق بر فرض صدور و صحت سند می تواند سازگار با آیه فوق باشد.

قرآن کریم در آیات ذیل از نصرت الهی مومنین در جنگها سخن گفته است، از جمله جنگ بدر: قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّـهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (آل عمران ١٣) «در دو گروهی که (در میدان جنگ بدر،) با هم رو به رو شدند، نشانه (و درس عبرتی) برای شما بود: یک گروه، در راه خدا نبرد می کرد؛ و جمع دیگری که کافر بود، (در راه شیطان و بت،) در حالی که آنها (گروه مؤمنان) را با چشم خود، دو برابر آنچه بودند، می‌دیدند. (و این خود عاملی برای وحشت و شکست آنها شد.) و خداوند، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، با یاری خود، تأیید می کند. در این، عبرتی است برای بینایان!» نصرت جنگ بدر در آیه ۱۲۳ سوره آل عمران نیز آمده است. به نصرت الهی در جنگ حنین در آیه ۲۵ سوره توبه اشاره شده است.

اما نصرت الهی خاص پیامبر در این آیه قابل مشاهده است: وَإِن يُرِيدُوا أَن يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّـهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ (انفال ٦٢) «اگر بخواهند تو را فریب دهند، خدا برای تو کافی است؛ او همان کسی است که تو را، با یاری خود و مؤمنان، تقویت کرد.» چه اشکالی دارد که این یاری الهی با وحشت انداختن در دل دشمنان در زمان جنگ باشد؟

اولا در قرآن کریم نصرت الهی پیامبر و مؤمنین غیرقابل انکار است. ثانیا «نصر بالرُعب» به این معنی نیست که پیامبر موجود وحشتناکی باشد و معاصران وی از او می ترسیدند و از او واهمه داشتند. بلکه بر فرض صحت روایت خوف دشمنان متجاوز در زمان مقاتله با ایشان است. این معنی تلازمی با «اقتدارطلبی» پیامبر ندارد.

نتیجه گیری

اکنون نوبت پاسخ به پرسش اصلی بحث است: آیا شواهد سه گانه در سیره پیامبر اقتدارطلبی ایشان را اثبات می کند؟ با چه روشی؟ با کدام دلیل؟

الف. سروش حدیث منقول از پیامبر «مأمور شده ام تا با مردم بجنگم تا به وحدانیت خدا شهادت دهند، در این صورت جان و مالشان نزد من محترم خواهم بود» را در اهل سنت متواتر ودر شیعه هم روایت غیر متروک غیرمجعولی دانسته است که از مدارک محکم «اقتدارطلبی» پیامبر محسوب می شود.

۱.۱. این معنای حدیث مذکور اولا محترم نبودن جان و مال غیرمسلمانان است، و ثانیا جهاد ابتدایی به معنای مخیر کردن مردم بین اسلام و مرگ یا اسلام آوردن با شمشیر است.

۱.۲. این حدیث در تاریخ یعقوبی و تفسیر قمی بدون سند و در محاسن برقی و عیون اخبار الرضای صدوق با سند ضعیف روایت شده است. در مهمترین کتب اقدم اهل سنت یعنی در مصنف ابن ابی شیبه، مسند احمد بن حنبل، و صحاح سته این روایت مستفیض مجموعا از سه راوي از پیامبر نقل شده است: علی الاغلب از ابوهریره، و گاه از عبدالله بن عمر و جابر. علیرغم ادعای تواتر از سوی جصاص این روایت خبر واحد است. مسئله اعتقادی با خبر واحد ولو مستفیض قابل اثبات نیست.

۱.۳. فارغ از سند، دلالت روایت با محکمات کتاب متعارض است. در قرآن فریضه جهاد تنها با کفار حربي است نه کافرانی که با مسلمانان وارد جنگ نشده اند و آنها را از سرزمینهایشان بیرون نرانده اند و به دشمنان مسلمانان یاری نرسانده اند. لذا روایت به دلیل تعارض با محکمات قرآن بی اعتبار است و قابل انتساب به پیامبر نیست. علاوه بر آن سیره پیامبر هم هرگز مخیر کردن غیرمسلمانان بین اسلام و مرگ نبوده است.

۱.٤. جهاد در اسلام منحصر در جهاد دفاعی است. از اقسام دفاع رفع قید و بند از مردم برای شنیدن آزادانه پیام اسلام است، اما در نهایت انتخاب با خود مردم است و جان و مال افراد مصون از تعرض است حتی اگر انتخابشان نادرست باشد.

ب. سروش پنداشته اولا پیامبر در مورد پاکسازی جزیرة العرب از غیرموحدان اصرار داشته است. ثانیا ادعا کرده که آخرین وصیت پیامبر اخراج مشرکان از جزیرة العرب بوده است. ثالثا سیره عملی پیامبر عدم تحمل مشرکان این منطقه بوده است.

۲.۱. در اینکه در علوم اسلامی چنین تلقی وجود دارد، سروش درست گفته است. اما هیچکدام از این دعاوی قابل انتساب به پیامبر نیست و خلاف مسلم قرآن هم هست، یعنی اولا مشرکین جزیرة العرب با بستن معاهده از حقوق مشابه اهل ذمه برخوردار بوده اند و مخیر بین اسلام و مرگ نبوده اند. ثانیا اینکه آخرین وصیت پیامبر اخراج مشرکین از جزیرة العرب بوده قابل اثبات نیست. ثالثا سیره عملی پیامبر مبارزه با متجاوزان اعم از مشرکان و اهل کتاب بوده، اما مشرکان معاهَد و اهل کتاب ذمی را تحمل می کرده است.

۲.۲. اشتباه فاحش سروش این است که اولا مشرکین جزیرة العرب را با «کافر حربی» معادل دانسته است، ثانیا حرم - که مشرکین مجاز به ورود آن نبوده اند (شعاع ٦ تا ۲۱ کیلومتری مکه) - را با تمام جزیرة العرب یکی گرفته است. این منطقه کوچک کجا و تمام جزیرة العرب کجا؟! پیامبر با کافر یا مشرک حربی می جنگیده است. این جنگ «دفاع مشروع» بوده نه اقتدارطلبی! با مشرکانی غیرحربی معاهده می بسته است (پیمان عدم تعرض) و مشرکان «با حفظ باور باطل خود»، با پرداخت جزیه از امنیت جانی و مالی برخوردار می شده اند.

۲.۳. اولا اینکه پیامبر غیر از وصایای عمومیش در حجة الوداع وصیتی کرده باشد محل تردید جدی است. احادیث صحیحه متعددی در منابع اهل سنت منکر چنین وصیتی هستند. ثانیا احادیث مستفیضی در اهل سنت مبنی بر درخواست پیامبر برای وصیت کتبی آمده است که با تردید برخی صحابه در میزان هشیاری پیامبر منتفی شد. ثالثا روایات کم تعدادتری وصیت شفاهی پیامبر بر سه امر (که مورد آخر فراموش شده یا ذکر نشده) دلالت می کند، اولینش اخراج مشرکین از جزیرة العرب است. سند برخی از این روایات در منابع اهل سنت معتبر است (خبر واحد صحیح). رابعا در منابع شیعی این روایت یافت نمی شود. خامسا این روایت نه تنها محفوف به قرائن مطمئنه نیست، بلکه مطابق سلیقه قدرت مسلط نیز بوده است، لذا قابل پذیرش نیست. به علاوه نه تنها هیچ

مؤیدی از قرآن ندارد، بلکه معارض با آیات متعدد معاهده با مشرکین است. مشرکین معاهَد هرگز به اسلام آوردن یا اخراج از جزیرة العرب مجبور نشدند.

ج. سروش ادعا کرد که أولا پیامبر از اول کار در مکه برای سرِ مخالفانش نقشه می کشید: آمده ام تا سرتان را ببُرم، ثانیا او علاوه بر منطق، دست به شمشیر هم بود: نبی بالسیف، آمده بود تا با زور دینش را جا بیندازد. ثالثا رعب و وحشت از او در دلها افتاده بود و مردم از او می ترسیدند.

۳.۱. اگر چه صاحبان سیره عبارت «جئتکم بالذبح» را از اوائل دوران مکه پیامبر نقل کرده اند، اما شارحان حدیث نوشته اند که این تهدید به کشتنِ «کفار حربی» در جنگ بوده است، یعنی کافرانی که به قصد کشتن مسلمانان با آنها وارد جنگ می شدند، نه کافرانی که کاری به کار مسلمانان نداشتند و داشتند زندگی خودشان را می کردند. در هیچ منبع شیعی این امر نقل نشده است. در منابع اهل سنت نیز این نسبتها سند معتبری ندارند و در هیچیک از صحاح ستة نقل نشده اند. نقل آنها در کتب سیره نیز در حد خبر واحدی است که قرینه مطمئنی بر صحت آن در دست نیست. بر فرض صدور هم جز بر «کفار حربی» قابل تطبیق نیست که جز تهدید به مقابله در «دفاع مشروع» دلالت نمی کند و هیچ ربطی به «اقتدارگرایی» ندارد.

۳.۲. در حدیثی منقول در منابع سنی و شیعه از پیامبر نقل شده که پنج چیز به من اعطا شده که به دیگر پیامبران اعطا نشده است: از جمله نصر بالرُعب. این روایت در شیعه خبر واحد ضعیف، و در اهل سنت خبر واحد صحیح است. چه اشکالی دارد که یاری الهی با وحشت انداختن در دل دشمنان متجاوز پیامبر در زمان جنگ باشد؟ در قرآن کریم نصرت الهی پیامبر و مؤمنین غیرقابل انکار است. نصر بالرُعب به این معنی نیست

که پیامبر موجود وحشتناکی بوده و معاصران وی از ایشان می ترسیدند و از او واهمه داشتند. بلکه بر فرض صحت روایت، خوف دشمنان متجاوز در زمان مقاتله با ایشان است. این معنی تلازمی با «اقتدارطلبی» پیامبر ندارد.

در نتیجه هر سه شاهد ادعایی سروش بر اقتدارطلبی پیامبر مخدوش، ادله وی بر این دعاوی ناتمام و روش وی خلاف رویکرد انتقادی در مطالعات تاریخی است.

بحث جلسه بعد متمرکز بر نقد دعاوی قرآنی سروش بر اقتدارطلبی خدا، قران، پیامبر و اسلام خواهد بود. انشاءالله.

والحمدلله ربّ العالمین

وبینار نواندیشی دینی (پخش زنده از نرم افزار Gotomeeting و صفحه اینستاگرام سپاس @sepas_news)

شنبه ۲۷ دی ۱۳۹۹، ۱۶ ژانویه ۲۰۲۱

kadivar.com
/https://kadivar.com/18489
kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.
نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.